

در راه‌روی دادگاه خانواده

کشتی توفان زده زندگی

چقدر زود آرزوهایم به سراب تبدیل شد و پیش بینی هایم نقش بر آب شد. روزهای خوبی را با هم سپری کردیم اما نمی دانم چه شد که ناگهان توفان بی مهری، زندگی مشترک مان را تیره و تار کرد و چنان سیلی راه انداخت که زندگی ام را به تاراج برد.

الان باید فقط نظاره گر زندگی غرق شده ام باشم و تنها از گذشته هایم یک خاطره مانده است. همسرم هر چند وقت یک بار از طریق فضای مجازی، عکس هایی از چگونگی زندگی در خارج از کشور برایم ارسال می کند.

شاید اگر بیشتر حواسم را جمع می کردم و او را تشویق به کار در آن شرکت شیطانی نمی کردم همسرم لگد به پخت و زندگی مان نمی زد. پسر با کمی تامل درباره ادامه ماجرای زندگی به گل نشسته اش می گوید: روزهای پر نشاطی را با هم گذراندیم و از دوران دبیرستان دوستی مان شکل گرفت و هر روز عمیق تر شد. آخر ساعت کلاس درس را مدام به شوق دیدن دختر رویاهایم ترک می کردم و درمسیر مدرسه ساعت ها به انتظار دیدنش صبر می کردم.

دبیرستان تمام شد و هر دو وارد دانشگاه شدیم اما همچنان دوستی مان ادامه پیدا کرد و هر روز به شوق دیدن یکدیگر لحظه شماری می کردیم. مادرم دوراودر نظاره گر من بود و هر چند وقت یک بار تذکری به من می داد تا مبادا در دام هوس بیفتم.

اما با قصدمان از ادامه دوستی ازدواج بودو مادرم را از این بابت خاطر جمع می کردم و می گفتم این رابطه برای آشنایی لازم است و می تواند برای بسط زندگی زناشویی آینده مان ثمر شمر باشد. بالاخره آن روز طلایی و رویایی رسید و بعد از اتمام تحصیل در دانشگاه با پیش گذاشتم و با دختر مورد علاقه ام ازدواج کردم. اوایل نامزدی مان پر از شور و سرزندگی بود و هر روز مهربان نسبت به یکدیگر عمیق تر می شد.

بعد از گذشت مدتی از دوران نامزدی مان به کمک خانواده های مان سر خانه و زندگی مان رقیم. همه چیز خوب پیش می رفت تا این که همسرم تصمیم به ادامه تحصیل در دانشگاه گرفت و با توجه نبود رشته مورد علاقه اش در شهر خودمان مجبور شد در شهر دیگری ساکن شود تا بتواند به تحصیلاتش ادامه دهد. بعد از قبولی همسرم در دانشگاه من همه جوره هوایش را داشتم تا مشکلی برایش پیش نیاید. مدتی گذشت تا این که همسرم به عنوان نیروی پاره وقت در یک شرکت برای کمک به هزینه شهریه دانشگاهش مشغول به کار شد و این نقطه آغاز سقوط زندگی من شد.

من که در شهرستان بودم و دیر به دیر همسرم را می دیدم از همه کارهایش خبر نداشتم. بعد از مدتی کار کردن همسرم در آن شرکت کم کم اخلاق و رفتارش تغییر کرد و هر روز فاصله اش از من زیادتر شد.

بالاخره روزی آنچه را که نباید می شنیدم از زبان همسرم شنیدم.

همسرم رو به من با بی مهری تمام گفت دیگر از زندگی کردن با من خسته شده است و می خواهد از این زندگی سستی خارج شود و به دنبال آرزوهایش خارج از مرزهای کشور برود. دیگر کاری از دست من و هیچ کس بر نمی آمد و همسرم به واسطه یکی از کارکنان شرکت تصمیم خود را برای زندگی در خارج از کشور گرفته بود. بعد از مدتی کشمکش بالاخره تصمیم گرفتم به دادگاه بیابیم تا بعد از جدایی هر کدام به دنبال سرنوشت خودمان برویم.

حادثه در شهر

سرقت مرغ سخنگو

سارق منزل به مرغ مینای صاحب خانه هم رحم نکرد و آن را به سرقت برد. صاحب مرغ مینای گران قیمت و سخنگو که به شدت از دوری مرغ مینایش بی تابی می کند درباره چگونگی این اتفاق گفت:

کشف لوازم آرایشی ۱/۵ میلیاردی قاچاق

صدیقی- مدیر کل تعزیرات حکومتی خراسان شمالی از کشف لوازم آرایشی و بهداشتی قاچاق به ارزش ۱/۵ میلیارد ریال خبر داد. «سیدالموسوی» به خبرنگار ما گفت: در پی گزارش های رسیده مردمی مبنی بر نگهداری و دیوی انواع لوازم آرایشی و بهداشتی قاچاق توسط

ماجرای تکان دهنده زندگی کودک ۸ ساله

کتابی بدون ورق پدر و مادری که زنده اند!

صدیقی

بعد از مدتی زندگی در کنار مادر بزرگ تمام بدن و سرم پر از شیش شد و بچه ها و دوستانم از دیدن من می ترسیدند و از من فاصله می گرفتند. تنها فرقی که مادر بزرگم با مادرم داشت این بود هر چند وقت یک بار ته مانده غذایی که از همسایه ها می گرفت جلوی من می گذاشت و دیگر کاری به کارم نداشت. اینها بخشی از صحبت های کودک رنج دیده ای است که قربانی اعتیاد خانواده اش شده است.

کودک تنها که غم بی کسی و بی مهری در چشمانش موج می زند و رخسارش نشان دهنده سر درونش است با چهره و صورت استخوانی اش درباره ماجرای زندگی خود و خانواده اش می گوید: پدر و مادرم هر دو خلافکار و مواد فروش و معتاد بودند. پدرم از همان بچگی که یادم می آید قاچاق فروشی می کرد و با ایجاد خانه های تیمی همه معتاد ها را دور هم جمع می کرد و در ازای دادن جا به آنها پول می گرفت و به خاطر همین کارهایش همیشه در زندان بود. از ۸سالگی پدرم در زندان بود و آخرین بار به خاطر کارهای خلاف و فروش زیاد مواد حکم ابد به او خورد و دیگر ما از آزادی اش قطع امید کردیم.

پسرک با لحن ساده ای ادامه می دهد: وقتی پدرم به زندان افتاد مادرم به خاطر هزینه مخارج زندگی دنبال کار پدرم را گرفت و به جای پدرم مواد می فروخت. هر چند مادرم قاچاق فروشی می کرد اما اندازه و روش مواد با زمان پدرم قابل قیاس نبود و فقط به اندازه ای بود که زندگی مان به زور می چرخید. مادرم به خاطر فروش مواد خودش هم معتاد شد و روزگار من سیاه تر از قبل شد.

از زمانی که مادرم راه پدرم را در پیش گرفت دیگر جز مواد چیزی برایش اهمیت نداشت وگرسنه و تشنه مجبور می شدم به خانه مادربزرگم بروم تا از گرسنگی از حال نروم . کودک کم سن و سال

که رنج دیده است درباره روزهای زندگی کنار مادر بزرگش چنین تعریف می کند: زمانی که مادرم معتاد شد تنها و درمانده شدم به اجبار پیش مادربزرگم رفتم تا حداقل از گرسنگی جان ندم.

از روزی که پیش مادربزرگم رفتم نه از مهر و محبت خبری بود و نه از بهداشت و تمیزی خانه.

مادر بزرگم همچون مادرم معتاد بود و مواد مصرف می کرد و اصلا به نظافت خانه و درخواست های من توجهی نمی کرد. بعد از مدتی زندگی در کنار مادر بزرگم تمام بدن و سرم پر از شیش شد و بچه ها و دوستانم از دیدن من می ترسیدند و از من دوری می کردند. تنها فرقی که مادر بزرگم با مادرم داشت این بود هر چند وقت یک بار ته مانده غذایی که از همسایه ها می گرفت جلوی من می گذاشت و دیگر کاری به کارم نداشت.

پسرک درباره ادامه ماجرا می گوید: زمانی که پیش مادر بزرگم بودم مادرم هر چند وقت یک بار در یک کمپ ترک اعتیاد بستری می شد و زمانی که از کمپ بیرون می آمد دوباره به سراغ مواد می رفت و کارهای قبلی اش را تکرار می کرد.پسرک در مدت زمانی که تحت سرپرستی مادربزرگش قرار می گیرد نه تنها از رنج ها و تنهایی هایش کاسته نمی شود بلکه علاوه بر آن رسیدگی نکردن به وضعیت بهداشت خانه و پسر بیچاره بر مصیبت های کودک اضافه می شود و پسر غم زده دچار انواع بیماری های واگیردار و پوستی می شود. کودک که زندگی بر سرش آوار شده درباره ماجرای چگونگی تحت سرپرستی قرار گرفتنش توسط دایی خود چنین تعریف می کند: وقتی که بیماری ام به خاطر رعایت نکردن بهداشت در خانه توسط مادربزرگم بیشتر شد دایی ام روزی که برای دیدن ما به خانه مادر بزرگم آمده بود با دیدن وضعیت اسفناک و آلودگی خانه ، من را به خانه خودش برد تا تحت مداوا قرار بگیرم .

مدتی کنار دایی ام وضعیتم بهتر شد و کمی از استرس و ترس هایم کم شد، چون زمانی که پیش مادر و مادربزرگم بودم شب ها کابوس می دیدم و احساس می کردم کسی دنبال می کند تا من را به یک

شخصی سودجو مراجع نظارتی با هماهنگی مقامات قضایی و ماموران نیروی انتظامی و کارشناسان غذا و دارو به محل اختفای کالاهای قاچاق وارد شدند. وی افزود: پس از بازرسی محل توسط مراجع نظارتی، آن ها موفق به کشف انواع لوازم آرایشی و بهداشتی و داروی قاچاق به ارزش



مواد فروش بفروشد تا پول موادش را تهیه کند. مدتی پیش دایی ام زندگی کردم و در این مدت هر چند وقت یک بار وقتی دلتنگ می شدم و می دیدم که از مادرم خبری نیست، خودم به سراغ مادرم که

پیش مادربزرگم زندگی می کردم ی تاوورا ببینم. بعد از مدتی مادربزرگم خانه اش را مثل پدرم تبدیل به خانه تیمی کرد و آدم های مختلفی را در آن جا جمع می کرد و دور هم مواد مصرف می کردند. دو باره بعد از گذشت چند روز دلتنگ مادرم شدم و تصمیم گرفتم شب به سراغ مادرم بروم. زمانی که شب وارد خانه مادر بزرگم شدم چند دقیقه ای نگذشته بود که به خاطر آدم های غریبه ای که در آنجا دور هم جمع شده بودند و مواد مصرف می کردند پلیس از راه رسید و همه را حتی من و مادر و مادربزرگم را با خودشان بردند.

پسرک بعد از دستگیری اعضای خانواده اش به خاطر ایجاد خانه تیمی تنها می ماند و از سوی مراجع قانونی به یک نهاد حمایتی دولتی سپرده می شود تا تحت حمایت قراربگیرد پسرک مدتی است که با حمایت و رسیدگی کارکنان آن نهاد وضعیتش رو به بهبود است اما به واسطه گذراندن دوران کودکی پر التهاب و متشنج همچنان شبها با کابوس از خواب بیدار می شود و با گریه سراغ مادر و خانواده اش را می گیرد . بعد از دلداری و کشیدن دست نوازش از سوی کارکنان دوباره به خواب می رود.

تقریبی یک میلیارد و ۵۰۰ میلیون ریال شدند. وی تصریح کرد: در این ارتباط یک متهم دستگیر و پرونده تخلف برای رسیدگی به تعزیرات حکومتی ارسال شد و در شعب ویژه رسیدگی به تخلفات قاچاق کالا و ارز در حال رسیدگی جهت صدور حکم است.

شوگ

تهدید به اخاذی با دریافت کد تلگرام

فردی که با اعتماد بی مورد و از روی ناآگاهی کد تلگرام گوشی خود را در اختیار یک فرد سوءاستفاده گر گذاشته بود زندگی اش در آستانه فروپاشی قرار گرفت.

دختر ساده اندیش و سهل انگار که با گذاشتن رمز تلگرام گوشی اش در اختیار یک فرد ناشناس تمام عکس و فیلم های شخصی و خانوادگی وی به سرقت رفته بود درباره چگونگی پیش آمدن این ماجرای عبرت آموز گفت: روزی در فضای مجازی با دوستانم مشغول چت کردن بودم که پیغامی از سوی فرد ناشناسی برایم ارسال شد.

وی ادامه داد: وقتی پیغام را خواندم در آن نوشته شده بود که او مدیر یک کانال پرطرفدار مورد علاقه جوان هاست و از من خواست در صورت تمایل برای عضویت در این کانال پر هیجان کد چهار رقمی را که از طریق تلگرام برای گوشی ام ارسال شده بود برای او بفرستم تا او بتواند من را عضو کانال مورد علاقه ام کند.

وی خاطر نشان کرد: من هم بدون تحقیق و کوچکترین شکي به این درخواست سریع کد چهاررقمی تلگرام خودم را برایش ارسال کردم و منتظر عضویت در آن کانال شدم.

چند روزی گذشت و خبری از عضویتم در کانال مورد نظر نشد و من هم بی خیال ماجرا شدم.

یک هفته ای از این ماجرا نگذشته بود که دوباره از سوی فرد ناشناس قبلی پیغامی برایم ارسال شد، اما این بار پیغامش تهدیدآمیز بود و از من در ازای پخش نکردن تصاویر و فیلم های شخصی و خانوادگی ام در فضای مجازی درخواست پول کرده بود و برای اثبات حرفش عکس چند خانم دیگر را که از این طریق به دست آورده بود و از آنها اخاذی کرده بود برایم فرستاد.

بعد از این که پیغام را خواندم از ترس آبروریزی خشکم زده بود و نمی دانستم چکار کنم. وقتی موضوع را با یکی از دوستانم در میان گذاشتم او به من پیشنهاد داد به جای باج دادن به فرد کلاهبردار از او به پلیس فتا شکایت کنم تا با دستگیری وی مانع پخش عکس و فیلم هایم شوند. من هم از فرد ناشناس شکایت کردم و موضوع از سوی پلیس در دست بررسی است.



طبق معمول همه روزه مرغ مینای سخنگویم را در تراس خانه گذاشتم تا در هوای آزاد به شیرین زبانی اش ادامه بدهد. روز سرقت زمانی که مرغ مینا را داخل تراس گذاشتم و برای چند دقیقه خانه را برای خرید ترک کردم این اتفاق افتاد. وی ادامه داد: زمان برگشت به خانه متوجه سکوت عجیب مرغ سخنگویم شدم که برعکس همیشگی زمان ورودم به خانه شروع به سر و صدا و آواز خوانی نمی کرد.

آگهی مزایده اتومبیل

بستانکار: خانم مریم رستمی
فرزند بهرامعلی به نشانی اسفراین: روستای نوده بام

بدهکار: ورثه مرحوم محمد مهدی پورنوروز (پریا پورنوروز، محمد پورنوروز، مریم پورنوروز، مهرداد پورنوروز، معصومه دستجردی، فاطمه تقوی راد و پرستو پورنوروز) به نشانی اسفراین: بام

به موجب پرونده اجرائی کلاسه ۱۳۹۵۰۴۰۰۷۱۵۱۰۰۰۱۴۳ و به موجب درخواست بستانکار برابر وارده ۱۳۹۵۰۰۰۰۷۱۵۱۰۰۰۰۵۰۷۱۵۱۰۰۰۰۱۳۹۶/۰۲/۱۳ نسبت به مزایده یک دستگاه اتومبیل تیبیا سفید رنگ مدل ۱۳۹۰ به شماره انتظامی ۲۱ط۲۹۴ایران۲۶ برابر گزارش کارشناس رسمی دادگستری۳۲-۱۳۹۶۰۵۰۰۷۱۵۱۰۰۰۰۳۲-۱۳۹۶/۰۱/۲۳ با مشخصات به شرح وضعیت ظاهری خودرو اتاق سالم بدون خوردگی، وضعیت تودوزی اتومبیل: سالم، وضعیت تایرها حدود ۶۰درصد سالم بوده وضعیت موتور و گیربکس سالم می باشد که مالکیت خودروی مذکور متعلق به آقای محمد مهدی پورنوروز که طبق نظر کارشناس رسمی دادگستری به شماره اندیکاتور فوق به مبلغ ۱۵۹/۰۰۰/۰۰۰ ریال ارزیابی شده، از ساعت ۹ الی ۱۲ روز سه‌شنبه ۱۳۹۶/۰۳/۱۶ در شعبه اجرای ثبت اسناد و املاک اسفراین از طریق مزایده به فروش می رسد. مزایده از مبلغ ۱۵۹/۰۰۰/۰۰۰ ریال شروع و به بالاترین قیمت پیشنهادی نقداً فروخته می شد و کلیه هزینه های قانونی به عهده برنده مزایده است و نیم عشر و حق مزایده نقداً وصول خواهد شد. ضمناً چنان چه روز مزایده تعطیل رسمی اعلام گردد، مزایده روز اداری بعد از تعطیلی در همان ساعت و مکان مقرر برگزار خواهد شد.
شایان ذکر است که طالبین به خرید می توانند در ساعت اداری به منظور بازدید مورد مزایده به شعبه اجرای این اداره مراجعه تا اقدام لازم معمول گردد.
تاریخ انتشار: ۱۳۹۶/۰۲/۱۷

اکبر اقبالی – رئیس ثبت اسناد و املاک اسفراین